

# پول یا زندگی

## آیا سرمایه‌داری آینده‌ای دارد؟

تور و نبرگ

Tor Wennerberg

ترجمه: ف. شیوا

**سرمایه‌داران زرنک‌تر از آنی بودند که مارکس خیال می‌کرد. سرمایه‌داری توانست خود را با اقتضای دموکراسی و جنبش‌های کارگری تطبیق دهد و زنده بماند، اما اقتصاد بازار جهان‌گیر امروزی نیازی به تطابق خود با نهادهای سیاسی ندارد. آیا پیروزی سرمایه‌داری به معنی مرگ دموکراسی است؟**

یک پنجم از ثروتمندترین بخش جمعیت جهان، امروز ۸۴/۷ درصد از همه درآمدها را می‌بلعد و به یک پنجم از فقیرترین بخش جمعیت جهان تنها ۱/۸ درصد درآمدها می‌رسد. این شکاف هر سال ژرف‌تر می‌شود. ۳۵۸ نفری که «میلیاردرهای دلاری» نامیده می‌شوند، در مجموع ۷۶۰ میلیارد دلار ثروت دارند. این ثروت برابر است با مجموع درآمد سالانه ۲ میلیارد نفر از فقیرترین ساکنان کره زمین. انتظار می‌رود که تا سال ۲۰۳۰ بالغ بر ۲/۸ میلیارد نفر بر جمعیت جهان افزوده شود. ۲ میلیارد نفر از اینان در کشورهایی به دنیا خواهند آمد که میانگین درآمد روزانه در آن‌ها کم‌تر از ۲ دلار است.

لستر ثارو Lester Thurow اقتصاددان شاغل در انستیتوی تکنولوژی ماساچوست یکی از کسانی است که نگران آینده سرمایه‌داری است. او در کتابش «آینده سرمایه‌داری» هشدار می‌دهد که اگر سرمایه‌داری از عهده نوسازی خود بر نیاید، دوره‌ای طولانی از رکود و ورشکستگی در پیش خواهیم داشت.

ثارو می‌گوید که پس از فروپاشی کمونیسم دولتی، سرمایه‌داری هیچ حریف ایدئولوژیکی در برابر ندارد. بنابراین هیچ چیز او را از نشان دادن جنبه‌های زشت خود باز نمی‌دارد. ثارو می‌نویسد: «هم‌چنان که دشمنان سرمایه‌داری ناپدید می‌شوند، می‌بینیم که حقایق مسلم سرمایه‌داری از قبیل شکوفایی، اشتغال همگانی، ثبات مالی، و افزایش ارزش واقعی دستمزدها نیز ناپدید می‌شوند». اقتصاد جهانی از رونق می‌افتد. آهنگ رشد کاهش می‌یابد. شکاف میان درآمدها و دارایی‌های افراد ژرف‌تر می‌شود. ارزش واقعی درآمدها پایین می‌رود. شرایط کار بدتر می‌شود. بانک‌های مرکزی کشورها سربه‌دنبال شیخ تورم، در واقع سطح بی‌کاری را بالاتر و بالاتر می‌برند. در میان کشورهای غنی، در این عرصه ایالات متحده پیشتر از همه

تاخته است. تولید ناخالص ملی آمریکا از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۵ برای هر فرد به میزان ۳۶ درصد افزایش یافت. در همین فاصله دستمزد اکثریت بزرگ مزدبگیران در عمل ۱۴ درصد کاهش یافت. در دهه ۸۰ افزایش درآمدها به همان یک پنجم جمعیت تعلق گرفت که پیش از آن هم در بالاترین مکان جدول درآمدها جای داشتند. رقم باورنکردنی ۶۴ درصد افزایش دستمزدها به آن یک درصد از مزدبگیرانی رسید که بالاترین درآمد را داشتند. همین الگو از آمریکا به دیگر کشورهای ثروتمند نیز سرایت می کند: درآمد واقعی هرچه پایین تر و شرایط کار هرچه بدتر در انتظار اکثریت بزرگی از مزدبگیران است. اقلیت کوچکی از رأس نشینان برنده خواهند بود.

مهم ترین عامل کاهش ارزش درآمدها عبارت است از پیدایش یک اقتصاد جهانی که در نتیجه آن هر چیزی را تقریباً در هر جایی می توان تولید کرد. ثارو نتیجه می گیرد که دستمزدها، قوانین، و مقررات اداری در همه جا با سطح کشوری که بدترین وضع را دارد هم آهنگ می شوند. او می گوید: «از آن جایی که فعالیت های اقتصادی سرمایه داری به طور طبیعی مکان هایی را پیدا می کند که آسان ترین مقررات و نازل ترین هزینه ها را در بر دارد، هم اکنون دولت های ملی برای جذب این گونه فعالیت ها با یکدیگر رقابت می کنند.» گذشته از آن، ذخیره ای عظیم و دارای تحصیلات عالی از نیروی کار در اثر پیوستن کشورهای کمونیستی سابق به اقتصاد جهانی، در اختیار سرمایه قرار گرفته است. این خود نیز باعث کاهش بازهم بیشتر دستمزدها در کشورهای ثروتمند خواهد شد و این روندی است که تازه آغاز شده است.

ثارو می نویسد که ثروتمندان زرنگ تر از آن بودند که مارکس خیال می کرد. سرمایه داری زنده ماند، زیرا که توانست ابتدا با دشمن داخلی، یعنی سوسیالیسم، و سپس با دشمن خارجی، یعنی کمونیسم اروپای شرقی خود را تطبیق دهد. در آلمان، بیسمارک، این نماینده اشرافیت محافظه کار بود که بیمه بازنشستگی دولتی را در سال های ۱۸۸۰ بنا نهاد. نجیب زاده ای به نام وینستون چرچیل در بریتانیای کبیر نخستین بیمه فراگیر بی کاری را در سال ۱۹۱۱ برقرار کرد. سرمایه داری ورشکسته دهه ۳۰ در ایالات متحده، در اثر اصلاحات عالی جنابی به نام روزولت در جهت رفاه اجتماعی، نجات یافت.

اکنون اما، این سرمایه داری که از جنگ سرد «پیروز» درآمده است، دیگر انگیزه ای برای خودداری و عقب نشینی در برابر خواست ها و تمایلات توده های مردم ندارد. ثارو معتقد است که پی آمد این وضع آن است که نظام سرمایه داری هرچه بیش تر به سوی سوسیال داروینیسم پیش می رود؛ تنازع بقا به تنها اصل معتبر در سازمان دهی اقتصادی تبدیل می شود؛ و سرمایه داری توانایی تطابق با شرایط تازه را از دست می دهد.

ثارو میان آرمان های عدالت خواهانه دموکراسی از یک سو و سرمایه داری که برای اکثریت افراد جامعه چیزی جز ژرفش شکاف درآمدها و دارایی ها و کاهش ارزش واقعی دستمزدها در بر ندارد، از سوی دیگر، تناقضی آشکار مشاهده می کند. او می نویسد که دیدگاه های نظام سیاسی و نظام اقتصادی درباره چگونگی تقسیم قدرت در میان شهروندان جامعه، رویاروی یکدیگر قرار می گیرند و این رویارویی مدام شدت می یابد. دموکراسی سیاسی

و سرمایه‌داری هرگز نتوانسته‌اند «در دورانی که همگان گسترش سریع نابرابری اقتصادی را مشاهده می‌کردند و دولت‌ها تصمیم نداشتند که کاری در جهت مهار آن انجام دهند»، همزیستی کنند. پرسش این است که دموکراسی تا کی می‌تواند در شرایط ژرفش شکاف‌ها در جامعه به حیات خود ادامه دهد.

ثارو معتقد است که تا زمانی که بینشی سیاسی برای ایجاد یک دگرگونی اقتصادی که بتواند نابرابری‌ها را کاهش دهد و ارزش درآمدها را بالا برد، وجود نداشته‌باشد، چشم‌انداز آینده تیره است. خطر آن وجود دارد که فروپاشی‌های اجتماعی هرچه وخیم‌تر دامن‌گیر ما شود.

به نظر ثارو سیر به سوی سوسیال‌داروینیسیم به ویژه مهلک است زیرا صنایع نوین «مغزبر» که در آن‌ها دانش و توانایی انسان مهم‌ترین عامل تولید است، ایجاب می‌کند که سرمایه‌گذاری‌های بزرگ دولتی در زمینه آموزش و پژوهش و پیشرفت‌های فنی به عمل آید. سرمایه‌داری خصوصی چشم‌اندازی کوتاه‌مدت‌تر از آن دارد که بتواند از این دست صنایع متعلق به آینده را (که همه در همکاری تنگاتنگ با بخش دولتی پدیدار شده‌اند) رشد و گسترش دهد. به علاوه نمی‌توان دانش را به مالکیت خود درآورد و همین باعث می‌شود که سرمایه‌گذاران خصوصی در این زمینه به اندازه کافی سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. اگر سرمایه‌داری نمی‌خواهد درجا بزند، باید در جهت راه‌حل‌های جمعی (کلکتیو) تحول یابد. اما ما در جهت معکوس پیش می‌رویم. در زمانی که نیاز به سرمایه‌گذاری‌های دولتی در آموزش، زیربنا و رشد و گسترش، بیش‌تر از هر زمان دیگری است، این سرمایه‌گذاری‌ها کاهش می‌یابد.

ثارو می‌خواهد هشدار دهد و بگوید که باید در جهت بهبود سرمایه‌داری، که از دید او بی‌رقیب است، تلاش کنیم. اما اقتصاددان و روزنامه‌نگار دیگری به نام ادوارد هرمان Edward Herman در کتاب خود «پیروزی بازار» نگرشی نقادانه‌تر نسبت به این نظام دارد. او می‌گوید که فقر و بدبختی گسترش‌یافته، رانده شدن به حواشی و نابودی محیط زیست باعث می‌شود که پروژه نولیبرال جهانی نتواند ادامه یابد. باید راه‌حل‌های جانشینی دمکراتیک‌تری برای سازمان‌دهی حیات اقتصادی پیدا کنیم، و در چشم‌اندازی بلندمدت، این مسأله مرگ و زندگی نوع بشر است.

هرمان می‌نویسد: «پیروزی بازار تهدیدی جدی بر ضد رفاه بشر است». او معتقد است که جابه‌جایی قدرتی که در بیست سال اخیر میان کار و سرمایه صورت گرفته، دو دلیل عمده داشته است. تسهیل جابه‌جایی سرمایه‌گذاری‌های خارجی، کشورها را وامی‌دارد تا در زمینه ارائه شرایط هرچه مناسب‌تر سرمایه‌گذاری با یکدیگر به رقابت پردازند. قوانین کار، مقررات مربوط به محیط زیست، و حقوق اجتماعی به سطوحی نازل‌تر و به نازل‌ترین سطح موجود میان کشورهای رقیب رانده می‌شوند.

همه‌جا سخن از نیاز به تقویت توانایی رقابت با سایر کشورها است. اما در شرایط اقتصادی جهانی شده، سخن گفتن از «توانایی رقابت با سایر کشورها» گمراه‌کننده است. شرکت‌های غول‌آسای چیره بر بازار، سازمانی جهانی دارند و توانایی رقابت «ملی» آن‌ها نیست که تعیین‌کننده است.

برعکس، دیگر کشورها با یکدیگر رقابت می کنند که تا جایی که ممکن است شرایط هرچه سودآورتری به این امپراتوری های خصوصی عرضه کنند. در چنین عرصه رقابتی همه بازنده اند، جز همان شرکت های جهانی و صاحبان شان.

یکی دیگر از پی آمدهای پیدایش بازار مالی آزاد و جهانی آن است که سرمایه صادراتی می تواند کشورهایی را که می کوشند سیاستی به جز سیاست لیبرال بازار در پیش گیرند، بی درنگ گوش مالی دهد. با کمک این ابزار اعمال قدرت، یعنی گریز از سرمایه گذاری، یا تهدید به آن، و بالا بردن بهره ها از طریق جابه جایی برق آسای سرمایه صادراتی میان بازارهای مالی، کشورها وادار می شوند تا همگی سیاست واحدی را پیش ببرند: رو کردن به بخش خصوصی، کاستن هزینه های اجتماعی، و نبرد شدید با تورم.

هرمان نشان می دهد که در عین حال این نظم نوین جهانی پس از فروپاشی دیکتاتوری های شرق، به عنوان پیروزی «دموکراسی» و «آزادی» جلوه داده می شود. اما در این جا منظور نه آزادی برای بشریت، بلکه «آزادی اقتصادی» و آزادی صاحبان سرمایه و نمایندگان آنان در بهره بردن از ظرفیت های تولیدی، فارغ از هرگونه دخالت سیاسی یا دموکراتیک است. نتیجه آن است که ساختارهای دموکراتیک بیش تر و بیش تر به شکل پوسته هایی بی محتوا درمی آیند. این ساختارها نمی توانند درباره ایجاد دگرگونی در نظام اقتصادی، یا درباره چگونگی و هدف های بهره برداری از ظرفیت های تولیدی تصمیم بگیرند. آن ها تنها یک راه در پیش دارند و آن اجرای «تنها سیاست ممکن» است. هرمان می نویسد که بنا بر این پیروزی «آزادی» پس از پایان جنگ سرد در بر دارنده آزادی به معنای اسپینوزایی آن است: آزادی در تشخیص آن چه ضرور است. سیاست در این میان نقشی ندارد جز آن که اوامر بازار را اجرا کند و خواست های توده ها چوبی است که لای چرخ گذاشته می شود و مزاحمت بی جا ایجاد می کند.

کارل پولانی Karl Polanyi در «بازسازی بزرگ» عروج و سقوط اقتصاد بازار در اروپا در فاصله سال های ۱۸۸۰ و بحران دهه ۳۰ را شرح داد. او می گفت که بازار شکل سازمانی طبیعی ندارد. این بازار در طول تاریخ از بالا و بر اساس تصمیم های سیاسی بنا شده است.

اقتصاد بازار اگر تمام و کمال به اجرا گذاشته شود، حتی دو هفته هم دوام نخواهد آورد. جامعه از هم خواهد پاشید و ویران خواهد شد. پولانی شرح می دهد که چگونه آن چه او «دفاع جامعه از خود» می نامد در سده نوزدهم، آنگاه که بازار عرصه های هرچه بیشتری را به تملک خود درآورد، از خود واکنش نشان داد. انسان ها خود را سازمان دادند و به رویارویی با «آسیابی که زندگی انسان ها را خرد می کرد» برخاستند. همه کشورها برای نجات جامعه به وضع مقرراتی برای نظارت بر مکانیسم بازار دست زدند. جامعه اقداماتی کرد «تا در اثر خودکامگی های بازار نابود نشود».

اما امروز اقتصاد فاقد سازمان ملی است: نظام اقتصادی خود را از حصارهای دولت های ملی رها کرده و از حیطة تأثیر سیاست و دموکراسی خود

را کنار کشیده است. تلاش برای تنظیم اقتصاد با منافع همه جامعه، به گریز سرمایه و جریمه و تنبیه به شکل افزایش بهره‌ها در بازار مالی منجر می‌شود. سرمایه‌داری قانونمند ملی که دموکراسی در کنار آن فضایی واقعی، هرچند تنگ، داشت، جای خود را به سرمایه‌داری بی‌قانون جهانی می‌دهد. در نتیجه نظام دفاعی جامعه، آن‌گونه که پولانی از آن سخن می‌گوید، از کار می‌افتد. در مبارزه میان کشورها برای جلب سرمایه‌گذاری‌ها، قوانین و مقررات عوامل دست‌وپاگیری هستند. جهان تسلیم بازار می‌شود تا بازار آزمون بازهم طولانی‌تری را بر آن اعمال کند.

واضح است که از هر وجه از فضای باقی‌مانده برای چانه زدن به نفع اقتصاد ملی، باید بهره‌برداری کرد. امروز این تلاش صورت نمی‌گیرد. در عوض اصل بر آن است که سیاستمداران فاقد قدرت باشند. اما در یک اقتصاد جهانی که قدرت اقتصادی خود را تا فراسوی مرزها سازمان داده است، مقاومت توده‌ها هم باید سازمانی بین‌المللی به خود بدهد. و این خود کار را دشوارتر می‌کند.

از سوی دیگر همبستگی بین‌المللی امروز زمینه‌های واقعی فراخ‌تر از گذشته دارد: مشکلات همانندی چه در کشورهای غنی و چه در کشورهای فقیر دامنگیر گروه‌های بزرگ مردم می‌شود. جهان سوم تا دل جهان اول نقل مکان می‌کند.

سرمایه‌داری جهانگیر و بی‌قانون را باید با مقاومتی توده‌گیر و سازمان‌یافته در فراسوی مرزهای ملی پاسخ گفت تا بتوانیم از پیدایش دوزخی بر روی زمین پرهیز کنیم. جبهه‌ایدئولوژیک رویاروی این سرمایه‌داری باید متضمن دموکراسی باشد، آنچنان دموکراسی‌ای که برای آن که معنایی داشته باشد، می‌باید حیات اقتصادی را نیز در بر گیرد.

---

مراجع:

Lester C Thurow

The Future of Capitalism: How Today's Economic Forces Shape Tomorrow's World

Morrow

Edward S Herman

Triumph of the Market: Essays on Economics, Politics and the Media

South End Press